

The Policy on the Mandatory Nature of Regulations Relating to Evidence of
Claims Arising from Contracts under Iranian Law

Mohammadreza Hedayati Zafarqandi ¹

Received: 14 June 2025

Falah Khariqi²

Reception: 15 December 2025

Mohsen Vathighi³

Abstract:

Evidence for proving a claim includes confession, documents (whether official or ordinary), testimony, evidence (whether legal or judicial), oath, examination of the site and local investigation, referral to an expert, and the knowledge of the judge, which can be used to prove the claim by relying on any of the aforementioned evidence and by fulfilling the conditions. Despite the mandatory nature of the rules of proof, the parties to the lawsuit can have agreements regarding the time of presenting evidence, such that the evidence must be presented during a preliminary stage rather than the trial, and after that, it is not possible to present evidence, of course, except in the case where the evidence is obtained after the aforementioned deadline. This research has addressed the mandatory nature of the provisions related to the evidence for proving a claim in the contract using an analytical and descriptive method. As a result, regarding the mandatory nature and optionality of the rules of evidence for proving a claim, which are mentioned without argument in the above documents, it is not possible to issue a definitive opinion on the mandatory nature of all the formal and substantive rules of evidence for proving a claim or their optionality; Rather, the rules of evidence to prove a claim must be separated according to their effect on the proceedings and their mandatory and optional nature must be established.

¹ PhD student in private law, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran.

² Mehdi, Assistant Professor, Law Department, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran. (Corresponding author)

³ Assistant Professor, Law Department, Payam Noor University, Tehran, Iran

<http://doi.org/10.30510/pscci.2025.521166.1284>

سیاست آمره بودن مقررات مربوط به ادله‌ی اثبات دعوی ناشی از قرارداد در حقوق ایران

محمد رضا هدایتی زفرقندی^۱ 

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۴

فلاح خاریکی^۲ 

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۴

محسن واثقی^۳ 

چکیده

ادله اثبات دعوا شامل اقرار، اسناد (اعم از رسمی یا عادی)، شهادت، امارات (اعم از قانونی یا قضایی)، سوگند، معاینه محل و تحقیق محلی، رجوع به کارشناس و علم قاضی است که با تمسک به هر یک از دلایل مزبور و با تحقق شرایطی می‌توان ادعای مطروحه را به اثبات رساند. با وجود آمره بودن قواعد اثبات طرفین دعوی می‌توانند در رابطه با زمان ارائه دلیل توافقاتی داشته باشند بدین نحو که ادله باید طی یک مرحله مقدماتی بیش از دادرسی ارائه گردد و پس از آن امکان ارائه دلیل وجود نداشته باشد البته جز در موردی که دلیل بعد از موعد مذکور به دست آمده باشد. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیفی به آمره بودن مقررات مربوط به ادله اثبات دعوی در قرارداد پرداخته است. در نتیجه در رابطه با ماهیت امری و تخییری بودن قواعد ادله اثبات دعوا که بدون استدلال در مستندات فوق آمده است، در نتیجه نمی‌توان بر آمره بودن تمامی قواعد شکلی و ماهوی ادله اثبات و یا تخییری بودن آنها نظر قطعی صادر کرد؛ بلکه قواعد ادله اثبات دعوا را باید با توجه به اثر آنها در دادرسی تفکیک کرد و امری و تخییری بودن آن را احراز نمود.

واژگان کلیدی: آمره، مقررات، قرارداد، ادله اثبات دعوا

^۱دانشجو دکتری حقوق خصوصی، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران.

^۲مهدی، استادیار، گروه حقوق، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

مقدمه

دعوا، حقی است که به موجب آن اشخاص می‌توانند به دادگاه مراجعه کنند و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله‌ی اجرای قانون از حقوقشان در برابر دیگری حمایت شود. مراجعه به دادگاه و اجرای این حق به وسیله‌ی عمل حقوقی خاصی انجام می‌گیرد که اقامه دعوا نام دارد. موضوع ادعا که از طرف مدعی در دادگاه اقامه می‌شود و یا گاهی نیز از سوی مدعی علیه در پاسخ به ادعای مطروحه مدعی مطرح می‌گردد گاهی مبتنی بر وجود حق و گاهی نیز حاکی از سقوط و زوال حق می‌باشد. لذا درست است که مدعی در خصوص ادعایی که دارد باید به محاکم رجوع کرده و طرح دعوی نموده و با ارائه ادله مثبت ادعای خویش را به اثبات برساند. بیان اینکه مبنا و اساس حق مورد ادعای مدعی از کدامیک از اعمال حقوقی اعم از عقود و ایقاعات و یا وقایع حقوقی مانند غصب، اتلاف، استیفاء، ایفاء ناروا و... سرچشمه می‌گیرد و نیز ارائه ادله مثبت آن بر عهده مدعی است اما جهات حکمی قضیه بر عهده محکمه می‌باشد که با بررسی و تفسیر و استنباط صحیح و منطقی موضوع، حکم لازم منطبق بر دعوی مطروحه را از ادله احکام و اصول و موازین قانونی استنباط نموده و به موضوع اختلاف فیصله داده و حکم و تصمیم مقتضی در مورد آن اتخاذ و اعلام نماید. در هر نظام حقوقی به منظور تسهیل دادرسی و کشف حقایق، اصول و قواعد خاصی راجع به ادله اثبات دعوا وضع شده که بیشتر بر اساس باورها، عقاید مذهبی و سیاست‌های اقتصادی متخذه هر کشوری تنظیم گردیده است. هرکس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هر گاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر به عهده او است ادله اثبات دعوا مجموعه وسایلی است که برای اثبات دعوا در مراجع قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد (دیباچه، شهبازی نیا، ۱۳۹۹: ۵۲). برخی از نویسندگان معتقدند که حقوق و تعهدات طرفین باید طبق قرارداد تعیین شود (پور استاد، ۱۳۸۷: ۳۲). بعضی تصور کرده‌اند که چون ادله اثبات دعوی مکمل حقوق‌اند و در قانون مدنی عنوان دارند مانند بسیاری از دیگر مقررات قانون مدنی، افراد می‌توانند در آن تصرف نمایند و تغییر و تبدیل بدهند. در قراردادهای خصوصی ادله را نفی کنند و یا بیش از ارزش که قانون به آن داده برای آن ارزش قائل گردند. برای مثال مقرر دارند که در دعوی احتمالی آینده برای اثبات دعوی حداقل ۵ شاهد را به دادگاه معرفی می‌کنند یا اینکه از سند استفاده نکنند یا شهودی که معرفی کنند شرایط خاصی داشته باشند. به نظر می‌رسد این تصور در حقوق ایران با واقع مطابقت ندارد،

عبارات مواد قانون و سوابق موضوع و جریان اداره دلایل در دادرسی ها نمایانگر آن است که ادله اثبات دعوی واجد جنبه نظم عمومی شناخته شده و از قوانین آمره است. در واقع با قرارداد خصوصی نمی توان شرایط و مقررات ادله اثبات دعوی را عوض نمود (مدنی، ۱۳۹۵: ۱۸). دکتر کاتوزیان نیز عقیده دارد از آنجا که هدف از دادرسی و اداره دلیل کشف واقع و دستیابی به حقیقت است و فرض این است که قانون شیوه های کارآمدی را در راستای این هدف ارائه می نماید لذا طرفین دعوی نمی توانند برخلاف قواعد ناظر بر ادله باهم توافقی داشته باشند. «احکام مربوط به چگونگی اقامه دلیل در مرحله نخست ناظر به وظایف دادرسی و کشف حقیقت است.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

گرچه در قانون ماده صریحی بر این مطلب وجود ندارد، با توجه به فلسفه قوانین مربوط به ادله اثبات دعوی، می توان گفت که قوانین مربوط به ادله اثبات جنبه ی نظم عمومی دارند (آمره) نه جنبه ی تکمیلی توافقی، بنابراین نمی توان برخلاف آن توافق کرد (فهیمی، ۱۳۹۵: ۳۵). برخی نیز این گونه نظر دادند که اگر قرار باشد افراد با توافق بتوانند، تغییر در قدرت اثباتی ادله دهند و یا وسیله ای را که اصلاً در زمره ی وسایلی که دارای قدرت اثباتی جهت اثبات ادعا هستند قرار ندارد، وارد ادله نمایند، دیگر آن همه تلاش قانونگذار در احصاء ادله و بیان شرایط و قدرت اثباتی آن چه حاصلی دارد. لذا به نظر باید با گروهی که قوانین مربوط به ادله اثبات را از قوانین آمره می شمارند هم نظر شد (گودرزی، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

۱. ادله اثبات دعوی از دیدگاه قانون آئین دادرسی مدنی

قانون آئین دادرسی مدنی از قواعد شکلی ادله اثبات دعوی بحث می کند. به عبارت دیگر در آئین دادرسی مدنی ترتیب و شکل استفاده از ادله اثبات دعوی مدنظر قانونگذار است. در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

در آئین دادرسی مدنی خواهان را مکلف نموده است دلایل خود را به پیوست دادخواست ارائه دهد (بند ۶ ماده ۵۱ و ماده ۵۷ ق.آ.د.م). بنابراین در اولین جلسه دادرسی از خواهان دلیل پذیرفته نمی شود مگر در اولین جلسه دادرسی خوانده دفاعی نماید که پاسخ از آن دفاع محتاج به دلیل جدید باشد. (ماده ۹۷ ق.آ.د.م)

موعد اقامه دلیل از سوی خواننده نیز اولین جلسه دادرسی است و بعد از اولین جلسه دادرسی اصولاً خواننده نمی‌تواند دلیل جدید اقامه نماید مگر در موارد استثنائی. به عنوان مثال اگر فاصله ابلاغ اخطاریه تا روز رسیدگی که قانوناً پنج روز است (۶۴ق.آ.د.م) رعایت نشده باشد و خواننده در اولین جلسه دادرسی حاضر شود و اعلام کند که به لحاظ نبود فرصت کافی نتوانسته است دلایل خود را در محکمه حاضر کند در این صورت به او مهلت ارائه دلیل داده خواهد شد (افشار، ۱۳۹۵: ۱۸).

در قانون آئین دادرسی مدنی ترتیب رسیدگی به دلایل مطرح شده است مثلاً در این قانون نحوه تحقیق از گواهان مورد بحث قرار گرفته است مثلاً بیان شده است که: گواهی گواه بدون حضور گواهانی که گواهی نداده اند استماع می‌شود. (ماده ۲۳۵ق.آ.د.م). یا هیچیک از اصحاب دعوی نباید اظهارات گواه را قطع کند. (ماده ۲۳۸ق.آ.د.م) یا بیان شده است دادگاه برای حفظ بهتر آزادی گواه در بیان مطالب خود اظهارات وی را بدون حضور اصحاب دعوی استماع نماید. (ماده ۲۳۷ق.آ.د.م) همچنین در این قانون نحوه انجام تحقیقات محلی یا معاینه محلی بیان شده است مثلاً در این قانون آمده است که: وقت و محل تحقیقات باید از قبل به طرفین اطلاع داده شود (ماده ۲۵۰ق.آ.د.م). یا مجری قرار معاینه یا تحقیق محلی صورتجلسه تنظیم و به امضای مطلعین و اصحاب دعوی برساند. (ماده ۲۵۱ق.آ.د.م) در مورد نحوه انجام قرار کارشناسی و نحوه تعیین کارشناس و مهلت پرداخت حق الزحمه کارشناس، در قانون آئین دادرسی مدنی بحث شده است (مواد ۲۵۷ تا ۲۶۹ق.آ.د.م). در مورد نحوه و آداب اتیان سوگند در این قانون بحث شده است (مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹ق.آ.د.م).

محل رسیدگی به دلایل نیز از مباحث شکلی ادله اثبات دعوی است که در قانون آئین دادرسی مدنی بحث شده است مثلاً در مورد محل استماع شهادت شهود مقرر داشته است در صورتی که گواه از حضور در دادگاه معذور باشد یا دادگاه مقتضی بدانند می‌تواند گواهی گواه را در منزل یا محل کار او یا در محل دعوا استماع کند. (ماده ۲۴۴ق.آ.د.م) یا در موردی که گواه در مقر دادگاه دیگری اقامت داشته باشد به دادگاه اجازه داده است که از دادگاه محل توقف او بخواهد که گواهی گواه را استماع کند. (ماده ۲۴۵ق.آ.د.م) در بحث اتیان سوگند محل اتیان سوگند را جلسه دادگاه رسیدگی کننده تعیین کرده است و اگر اداکننده سوگند از حضور در دادگاه معذور باشد وقت دیگری را برای سوگند معین می‌کند یا دادرس دادگاه نزد او حاضر می‌شود و... (ماده ۲۸۸ق.آ.د.م)

از موضوعات شکلی که در آئین دادرسی مدنی راجع به ادله اثبات دعوی بحث شده است نحوه دفاع در مقابل دلیل ارائه شده توسط طرف مقابل است. مثلاً در آئین دادرسی مدنی بحث می شود که در برابر کسی که سندی علیه ما ابراز کرده است چگونه می توانیم دفاع کنیم آئین دادرسی به ما می گوید که اگر سند طرف مقابل رسمی است فقط می توانیم ادعای جعل کنیم و اگر سند طرف مقابل عادی است علاوه بر ادعای جعل امکان انکار یا تردید وجود دارد (ماده ۲۱۶ ق.آ.د.م). در آئین دادرسی مدنی در مورد نحوه دفاع در مقابل گواه و شهود تعرفه شده از سوی طرف دعوی به طرفی که شهود علیه او اقامه شده اند اجازه داده است گواهان طرف مقابل را با ذکر علت جرح نماید. (ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م)

۲. قوانین امری و قوانین تکمیلی

بطور کلی اجباری و الزامی بودن از صفات اصلی قاعده حقوقی یا قانون به معنی عام می باشد. قوانین کم و بیش با منافع عموم در ارتباط می باشند و اجرای آن نیز از طرف قوای عمومی تضمین شده است. مقصود از این مطالب، تضمین درجه اجبار قوانین است. در پاره‌ای از موارد قانونگذار جهات و مبانی قانون را به حدی مهم می داند. که به هیچ وجه اجازه تراضی و توافق خلاف آن را به اشخاص نمی دهد. مانند مواردی که امنیت جامعه و مصالح اجتماعی مطرح می باشد. احکام قانون که در این موارد مقرر می شود اصطلاحاً قواعد امری یا آمره نامیده می شود (زراعت، حاجی زاده، ۱۳۹۰: ۲۵).

در سایر موارد هدف قانونگذار وضع قواعد تخلف ناپذیر نیست. بلکه غرض بیان اراده مفروض طرفین یک رابطه حقوقی می باشد در مواردی که این اراده به اختیار بیان نشده است. مانند براساس ماده ۴۴۸ قانون مدنی، در اختیارات که طرفین قرارداد می توانند تمام یا بعض آنرا شرط کنند. لکن در صورت سکوت متعاملین مقررات مراجعه به اختیارات بر قرارداد حاکمیت دارد. و هیچ یک از طرفین نمی توانند صرفاً به ادعای اینکه حکم قانون در این موارد امری نیست. از تمکن به آن امتناع ورزد. بنابراین تفاوت این دو دسته در آنست که در قوانین امری یا آمره الزام بطور مطلق وجود دارد. لکن در قواعد دسته دوم که اصطلاحاً قوانین تکمیلی نامیده شده است الزام در صورت عدم تراضی و توافق طرفین برخلاف آن می باشد. فایده عملی قوانین دسته اخیر آنست که طرفین قرارداد الزامی به ذکر پاره‌ای از جزئیات که تکلیف آن در قانون تعیین شده است ندارند (حسینی نژاد، ۱۳۹۲: ۲۲).

به طور مستقیم به مصالح اجتماعی و منافع عمومی افراد مربوط است و اشخاص نمی توانند بر خلاف آنها توافق نمایند؛ مثل قواعد کیفری. رعایت مفاد قانون به حدی در نظر قانونگذار از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود. که نقش آن به هیچ وجه امکان پذیر نخواهد بود. و افراد به صورت کلی تکلیف بر انجام آن داشته اند. و توافق در خصوص آن نیز عملاً امکان پذیر نخواهد بود.

در دعاوی کیفری قوانین و مقررات جزایی که وجود دارد و استناد می شود. عموماً و به صورت کلی از جمله قوانین آمره محسوب می گردد. و علت آن هم ارتباط مستقیمی که این قوانین با نظم عمومی دارند. در نتیجه هیچ کس قادر نیست با توافق با دیگری، به او مجوز ارتکاب یک عمل مجرمانه، برای نمونه توهین یا ضرب و شتم را اعطا نماید. این نکته حائز اهمیت می باشد که رضایت قربانی درخصوص ارتکاب جرم در بعضی از شرایط اثری بیش از تخفیف احتمالی مجازات چیز دیگری در پی نخواهد داشت. نمونه هایی از مصادیق قوانین آمره در نظام حقوقی ایران قوانین جزایی، قوانین مربوط به آیین دادرسی مدنی و همچنین قوانین آئین دادرسی کیفری است که در دعاوی کیفری مورد لحاظ و رعایت می شود و قوانین ثبتی و مرتبط با حقوق عمومی می باشد (شمس، ۱۳۹۶: ۶۵).

اصولاً قواعد حقوقی با هدف استقرار نظم و عدالت اجتماعی وضع شده اند و رعایت آنها الزامی است؛ ولی این الزام در همه قواعد حقوقی به یک اندازه نیست و گاه اشخاص می توانند به وسیله قراردادهای خصوصی از اجرای پاره ای از آنها خودداری ورزند. بدین سان، اجرای بخشی از قواعد حقوقی که به طور مطلق الزامی هستند، امری و بخش دیگر تخییری یا تکمیلی میباشند و در صورت عدم وجود توافق خلاف بر آنها لازم الاجرا هستند (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۵۴). اراده قانونگذار در امری و تخییری بودن بسیاری از قواعد حقوقی از جمله قواعد ادله اثبات دعوا به طور صریح اعلام نشده و همین امر موجب تهافت آرای صاحب نظران حقوقی ایران شده است. برخی سختگیرانه به قواعد ادله اثبات دعوا نگرسته و به ویژگی آمرانه آنها معتقدند؛ به دلیل آن که از قواعد مربوط به نظم عمومی هستند. بنابراین، نه طرفین دعوا می توانند ضمن قرارداد خصوصی در این نظم اخلاص کنند و نه دادگاه صالح به رسیدگی. دیوان عالی کشور نیز رأساً می تواند و باید بر اجرای درست قواعد راجع به دلیل نظارت داشته

باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۴۱). ولی برخی دیگر با نگاهی منعطفانه امکان تراضی طرفین را به طور کلی منع نکرده‌اند و معتقدند: «توافق نسبت به قواعد ادله اثبات نباید بی حد و مرز باشد، به طوری که موجب رها کردن کلی اصل حق شود.» (شمس، ۱۳۹۶: ۱۰۰). گروهی دیگر با تفکیک قواعد ماهوی و شکلی ادله اثبات، معتقدند: «چون قواعد ماهوی و مدنی ادله اثبات از قوانین موجد حق هستند و عموماً مربوط به نظم عمومی نمی باشند، متداعیین می توانند «طرق استفاده یا شیوه بهره گیری از ادله» را با تراضی یکدیگر معین کنند؛ ولی قواعد شکلی ادله عموماً آمرة اند و نمیتوان از اجرای آنها صرف نظر کرد» (صدرزاده افشار، ۱۳۹۵: ۵۹). همچنین در پرتو نظریه «حاکمیت اراده اصحاب دعوای مدنی» گفته شده است: «وقتی طرفین دعوا صاحبان کل دعوا هستند، به طریق اولی صاحبان دلایل مثبتة آن که جزئی از دعواست نیز می باشند. بنابراین، به عنوان یک قاعده، تراضی اصحاب دعوای مدنی در خصوص دلایل نافذ و مؤثر است، مگر آن که خلاف آن به لحاظ مخالفت با نظم عمومی یا قانون امری به اثبات برسد.» (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

از دیدگاه های متفاوت و بسیار کلی مذکور در رابطه با ماهیت امری و تخییری بودن قواعد ادله اثبات دعوا که بدون استدلال در مستندات فوق آمده است، نمی توان بر آمرة بودن تمامی قواعد شکلی و ماهوی ادله اثبات و یا تخییری بودن آنها نظر قطعی صادر کرد؛ بلکه قواعد ادله اثبات دعوا را باید با توجه به اثر آنها در دادرسی تکفیک کرد و امری و تخییری بودن آن را احراز نمود. این موضوع در دو قسمت زیر تحت عنوان حدود نفوذ اراده طرفین و اختیار قاضی دادگستری در امر اثبات بررسی می شود.

۲.۲. قوانین تکمیلی و تفسیری

قوانین تفسیری (تکمیلی یا تعویضی) که برای تکمیل یا تفسیر اراده افراد و حفظ منافع طرفین قرارداد وضع شده اند و اشخاص می توانند بر خلاف آن توافق نمایند. از جمله قوانین تفسیری یا تکمیلی می توان به قوانین مربوط به اختیارات که از ماده ۳۹۶ قانون مدنی آغاز می شوند، اشاره کرد.

در این ماده بحث می شود که طرفین قرارداد می توانند در مورد اسقاط هر یک از اختیارات توافق کنند و این توافق برای آنها الزام آور است. قانونگذار همواره قید ندارد

که قانون‌هایی را وضع کند که تخلف ناپذیر نباشد. گاهی قانونگذار خواستار این است که اراده‌ی ضمنی طرفین قرارداد را بیان نماید. و یا ترتیبی را که مفیدتر به نظر می‌رسد بیان شود. قوانین تکمیلی راهکار پیشنهادی خواهد بود که قانونگذار جهت حل و فصل مسائل حقوقی افراد جامعه به کار می‌رود. ولی این موضوع را بایستی مدنظر داشت که انجام این عمل احتمال دارد با خواست بعضی از اشخاص سازگار نباشد و در نتیجه، توافقی که مخالف با مفاد قانون خواهد بود شکل بگیرد. این توافقی که انجام شده است لازم‌الاتباع و در رابطه میان طرفین در حکم قانون خواهد بود. اما هر زمان در مورد‌هایی که توافقی مغایر با راه حل برگزیده قانون نبوده باشد مفاد قانون تکمیلی از همان درجه الزامی برخوردار می‌باشد که قوانین آمره برخوردار خواهند بود. در نتیجه تصور الزام آور نبودن قانون‌های تکمیلی یا همینطور فاقد ضمانت اجرا بودن کاملاً نادرست خواهد بود. به عنوان نمونه در دعاوی خانوادگی قانون تکمیلی را می‌توان مثال زد و آن هم ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی خواهد بود که می‌گوید زن بایستی در منزلی که شوهر مشخص کرده است سکونت داشته باشد مگر آن که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد. مشخص است که عدم توافق زوجین در خصوص حق انتخاب مسکن به وسیله زن، باعث خواهد شد که زن از اقامتگاه انتخابی شوهر تبعیت نموده و این امر لازم‌الاتباع بگردد (کریمی، ۱۳۹۶: ۶۱).

۳. جایگاه قواعد ادله اثبات دعوا در میان قواعد موجد حق

در حقوق ایران، مقررات ادله اثبات دعوا هم در قوانین ماهوی و هم در قوانین شکلی مورد بحث قرار گرفته است. این امر نشان دهنده آن است که دلیل چهره دوگانه دارد و از یک سو مرتبط با آیین رسیدگی است و از سوی دیگر با حقوق ماهوی مرتبط است. وجود این چهره دوگانه، این شبهه را مطرح می‌کند که آیا قواعد ماهوی و شکلی ادله اثبات را می‌توان از جمله قواعد موجد حق مصرح در ماده ۴۸۲ و بند ۱ ماده ۴۸۹ قانون، آدم دانست؟ پاسخ به این پرسش ابتدا مستلزم تبیین مفهوم قواعد موجد حق است تا با مشخص شدن آن بتوان رابطه قواعد ادله اثبات دعوا را با این قواعد مشخص کرد.

۳.۱. ارزیابی موجد حق بودن یا نبودن قواعد ادله اثبات دعوا

پس از بیان مفهوم و مصادیق قوانین موجد حق، در این بند به بررسی این امر پرداخته می‌شود که آیا قواعد مربوط به ادله می‌توانند از جمله قوانین موجد حق به عنوان دریچه‌ای برای نظارت دادگاه بر آرای داور تلقی شوند؟ پاسخ به این پرسش از آن حیث واجد

اهمیت است که بسیاری از حقوقدانان نه با اتکا به قوانین موجد حق، بلکه با اتکای به صدر ماده ۴۸۲ و موضوع تکلیف داور به صدور رأی موجه و مدلل و تبدیل آن به یکی از اصول دادرسی یا قاعده حقوقی مرتبط با قوانین موجد حق سعی در الزام داور به رعایت قواعد ادله اثبات دارند (امینی، منصوری، ۱۳۹۷: ۳۱) و از این منظر، رأی را که به صورت موجه و مدلل صادر نشده است، قابل ابطال قلمداد می کنند و حتی برخی برای توجیه بطلان رأی غیرموجه و غیرمدلل بیان می کنند که چنین رأی اساساً رأی به مفهوم خاص خود نیست و مبنای بطلان این است که رأی فاقد توجیه است و استدلال و ویژگی های رأی را ندارد (مقصودپور، آگاه، ۱۳۹۸: ۳۹۶). برخی نیز مدلل نکردن رأی داور را مغایر با نظم عمومی می دانند (خزاعی، ۱۳۹۶: ۱۱۲). اما به نظر می رسد این استدلال در مقام عمل نمی تواند برای الزام داور به رعایت قواعد ادله اثبات راهگشا باشد؛ زیرا با وجود قابل ستایش بودن تلاش حقوقدانان در برجسته ساختن الزام داوران به صدور رأی موجه و مدلل مطابق صدر ماده ۴۸۲ قانون آ.د.م و تلقی آن به عنوان یکی از اصول دادرسی و قواعد موجد حق یا ارتباط آن با نظم عمومی، اما به نظر می رسد که این امر مرتبط با الزام داور به رعایت قواعد ماهوی و شکلی ادله نیست؛ چه اینکه کمتر مواردی را می توان یافت که رأی داور فاقد هرگونه دلیل یا استدلال باشد. در اغلب موارد معترض مدعی است داور به ادله ابرازی توجهی نکرده یا تحقیقات کافی صورت نگرفته یا توصیف اسناد و مدارک ناصحیح بوده است. تکیه بر صدور رأی مدلل، بدون توجه به مبانی و جایگاه ادله اثبات، صرفاً سبب توجه به شکل و ظواهر رأی می شود؛ بدون آنکه مساعدت چندانی به احقاق حق و اجرای عدالت به عنوان اصل برتر کند. به نظر می رسد مباحث حقوقدانان برای قرار دادن ماده ۴۸۲ قانون آ.د.م ذیل یکی از قواعد حقوقی، اصول دادرسی یا نظم عمومی به این دلیل است که در پیش زمینه ذهنی ایشان نیز دغدغه مشابهی در خصوص اهمیت قواعد ادله اثبات دعوا وجود دارد و در حقیقت واکنش دادگاه ها در رد تقاضای معترضان به آرای داوری از حیث نقص تحقیقات یا بی توجهی به قواعد ادله و عدم تلقی این قبیل ادعاها در چارچوب قوانین موجد حق، سبب پدیدارشدن چنین راهکارهایی با توجه به قوانین مجمل و مبهم فعلی شده است. اما به نظر می رسد که راه حل های ارائه شده صرفاً تکنیکی است و در مسیر رعایت عدالت در داوری تأثیر چندانی ندارد، زیرا از یک سو در حالتی که داور به ادله ابرازی توجه نکرده یا ارزیابی ناصوابی از ادله داشته است، نمی توان به استناد تصریح قانونگذار به لزوم مدلل بودن و تلقی آن به عنوان قاعده ای موجد حق یا قاعده ای مبتنی بر نظم عمومی رأی را باطل دانست، زیرا در این حالت رأی فاقد استدلال و ادله نیست؛ بلکه می توان گفت در این حالت رأی واجد استدلال با

ارزیابی کافی ادله نیست. از سوی دیگر، تلقی مدلل نبودن آرای داوری به عنوان مصداقی از مغایرت با نظم عمومی نیز قابل تردید است، زیرا در حقوق ایران چنین نکته‌ای صراحتاً از قوانین استنباط نمی‌شود (مدنی، ۱۳۹۵: ۵۴). از طرف دیگر، تبدیل مدلل بودن به یکی از اصول دادرسی نیز راهگشا نیست، زیرا اولاً مدلل بودن تنها مربوط به شکل رأی است نه محتوای آن و ثانیاً رعایت قوانین ادله اثبات با اصول دادرسی متفاوت است، زیرا قوانین ادله اثبات دعوا از ارکان رسیدگی و مربوط به محتوای موضوع مورد دعواست؛ اما اصول دادرسی به مثابه ظرف یا پوسته‌ای است که این محتوا درون آن امکان بروز و ظهور می‌یابد؛ از این رو موضوع اصول دادرسی، ادله اثبات نیستند، بلکه بدون اصول و چارچوب عادلانه، امور اثباتی کارایی ندارند. به بیان دیگر، رعایت اصول دادرسی مقدمه‌ای برای شناسایی و تثبیت حق ماهوی است و با قواعد ماهوی و شکلی ادله متفاوت است. از این رو به سبب دلایل بیان شده به نظر می‌رسد که استناد به صدر ماده ۴۸۲ قانون آ.د.م و تبدیل آن به یک قاعده موجد حق یا اصول دادرسی، نمی‌تواند موجب نظارت دادگاه بر آرای داوری از حیث رعایت قوانین ادله اثبات دعوا شود.

۳.۲. اسباب موجد حق تلقی شدن قواعد ادله اثبات دعوا

همان گونه که بیان شد، لزوم مدلل بودن آرای داوری نمی‌تواند منشأ الزام داور به رعایت قوانین مربوط به ادله باشد؛ بلکه برای تحلیل الزام یا عدم الزام داور به رعایت قواعد ادله باید به قوانین موجد حق رجوع کرد و به نظر می‌رسد که این اصطلاح می‌تواند موجبی برای نظارت دادگاه بر ادله باشد، زیرا دلیل مقدمه یا راهنمای تشخیص حقیقت است و قواعد ماهوی و شکلی آمره آن، مثبت و ایجادکننده سبب حقی اعم از مالی یا غیرمالی برای اشخاص است.

اختصاص دلیل به آیین دادرسی صحیح نیست، بلکه قواعد مربوط به دلیل با امر ماهوی نیز پیوند دارد. به تعبیری، وصف حقوقی امر واقع شده، تمییز دلایلی که برای اثبات آن به کار می‌رود، ارتباط و تأثیر دلیل و تعیین میزان کارایی هر دلیل، از قواعدی است که با امر ماهوی پرونده ارتباط تنگاتنگ دارد. برای مثال، در دعوایی که مستند آن شهادت شهود است، قانونگذار در ماده ۲۳۰ قانون آ.د.م، نصاب شهادت را مشخص کرده است و حال اگر داور بدون توجه به نصاب لازم برای شهادت رأی صادر کند، با نقض این حکم قانونی زمینه پیروزی یکی از طرفین را بدون استحقاق بر موضوع دعوا فراهم کرده است و این امر با ماهیت پرونده در ارتباط است یا آنکه در دعوایی که موضوع آن جنبه فنی و تخصصی

دارد، اگر داور به جای ارجاع به کارشناس متخصص، یافته های شخصی خود را ملاک حکم قرار دهد، این امر در ماهیت پرونده تأثیرگذار است؛ یا آنکه اگر داور سند رسمی را عادی تلقی یا اقرار مقید را صریح ارزیابی کند؛ این امر در ماهیت و حکم پرونده مؤثر است، زیرا دلیل برای آنکه بتواند اقناع وجدانی برای دادرس ایجاد کند، باید از ادله ای باشد که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش بینی شده است (شمس، ۱۴۰۰: ۲۹).

قواعدی مانند انکار و تردید و جعل نیز نسبت به اسناد اگرچه همیشه مستقیماً به بی حقی یا بطلان دعوا منجر نمی شود، نمی توان گفت این قواعد نیز صرفاً شکلی اند، چراکه برای رسیدگی به این امور ابتدا باید مؤثر و مرتبط بودن دلیل در ماهیت دعوا بررسی و آنگاه به اصالت سند رسیدگی شود؛ در نتیجه این احکام نیز آمره است و در ماهیت دعوا نقش دارد. به نظر می رسد ذکر این موارد در مقام عمل نیز مؤیدی بر تأثیر قوانین ادله بر ماهیت پرونده و موجد حق قلمداد شدن قوانین آن است. علاوه بر این، استاد فقید حقوق ایران نیز قائل به پیوند قواعد ادله اثبات با امر ماهوی هستند. به تعبیر ایشان «طلبکار ناگزیر است که به عنوان مقدمه اجبار بدهکار، برای اثبات حق خود دلیل بیاورد. حق ثابت نشده در حکم هیچ است؛ در جهان اخلاق محترم است، لیکن در قلمرو حقوق فایده اندک دارد.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۶).

نتیجه گیری

در حقوق ایران اقرار، سند کتبی، شهادت و سوگند مهمترین ادله اثبات در دعاوی مدنی است. البته در جزئیات در خصوص هر یک از ادله اثبات تفاوت هایی دیده می شود.

در امر اثبات دعاوی بین المللی، تعارض قوانین بروز می نماید و آن چه که موجب تعارض می گردد، دو ماهیتی بودن قواعد ادله اثبات دعواست. در تبیین صحیح ماهیت قواعد مزبور بهتر است دادگاه ها قواعد مزبور را با توجه به اثر اعمال آنها توصیف نمایند. چنانچه اعمال قاعده های در تصمیم ماهوی دادگاه اثر گذار باشد، باید آن را ماهوی توصیف کرد و قانون ماهوی حاکم بر دعوا را اعمال کرد. به طور مثال، اگر موضوع دعوا مربوط به مرحله تشکیل حق و آثار آن باشد؛ دلایل اثبات موضوع دعوا باید از قانون محل تشکیل و آثار حق تبعیت کند. اگرچه قواعد ماهوی ادله اثبات بیشتر در راستای حفاظت از منافع خصوصی اطراف دعوا وضع شده اند، ولی تا حدودی توافق آنان در تعیین نوع ادله و تغییر شرایط فرعی و کم اهمیت اعتبار ادله مؤثر است. به طور مثال، اگر موضوع دعوا بیشترین ارتباط را با کشور مقر دادگاه داشته و آن کشور برای تأمین امنیت و نظم عمومی برخی از معاملات و حفظ حقوق اشخاص ثالث، دلیل خاصی را برای اثبات آن موضوع مقرر نموده باشد، طرفین دعوا حق تغییر چنین دلیلی را نخواهند داشت و یا طرفین نمی توانند شرایط اصلی صلاحیت شاهد (عقل و بلوغ) را که در تمامی حوزه های قضائی به آن توجه می کنند، حذف یا کاهش دهند؛ رعایت چنین الزاماتی جهت تأمین امنیت و نظم اجتماعی ضروری است.

دلایل تخییری بودن برخلاف نقش دادرس و قواعد موجود بوده و غیرقابل پذیرش باشد. دلیل قائلین به تخییری بودن ادله، بی طرفی دادرس است. مفهومی که از این بی طرفی مدنظر می باشد، مفهومی است که به آن «انفعال دادرس» اطلاق می شود. این استدلال، به ویژه با قواعد حقوقی کنونی که به آزادی تحقیق از سوی دادرس گرایش دارد مناسب ندارد. به خصوص اینکه این امر منافای با تشخیص دادرس در عدم رسیدگی به دلیل غیر مؤثر در سرنوشت دعوی، در اجرای ماده (۲۰۰) قانون آ.د.م می باشد. دلایل قائلین به تخییری بودن قواعد ماهوی ادله نیز این است که چون ادله اثبات دعوی مکمل حق است، بنابراین همانند خود حق می توان درخصوص آن تراضی نمود؛ بررسی دقیق مطلب بیانگر خلاف این مدعاست؛ زیرا: اولاً تمام حقوق، تخییری محسوب نمی شوند تا از طریق اولویت در این

خصوص استفاده نمود. ثانیاً بین قابلیت اسقاط حق و تخییری بودن دلیل اثباتی آن تلازم وجود ندارد و قیاس معولیه، جزو قیاسات مع الفارق است. زیرا بین اسقاط حق و مطالبه به آن با توافق درخصوص دلیل اثباتی آن تفاوت وجود دارد. در این مقام مدعی حق جهت ایفای حق به مرجع قضائی مراجعه نموده و نظم حاکم بر این نظام جزء حقوق طرفین دعوی نیست و منظور از مکمل بودن دلیل برای حق این نیست که اگر اصل حق تخییری باشد، قاعده اثباتی آن نیز تخییری باشد و بین این دو ملازمه وجود ندارد و هدف از تمام ادله، حفظ نظم عمومی است. به نظر می‌رسد استدلال قائلین به تخییری بودن درخصوص انتقال بار اثبات به دوش غیرمدعی قابل قبول باشد؛ زیرا هدف از این قاعده، حمایت از مدعی‌علیه می‌باشد و لازم به ذکر است که این قاعده ارتباطی به اداره قضایی دلایل ندارد و جزء ارزش اثباتی دلیل نیز محسوب نمی‌شود؛ بلکه جهت تسهیل جریان دادرسی بوده و چنانچه در قراردادها نیز مورد ملاحظه واقع می‌شود، گاهی در این خصوص متعاقدين توافق می‌نمایند ولیکن به نظر می‌رسد این توافق درخصوص دعاوی که مبتنی بر قرارداد بوده قابل پذیرش است. به نظر ما با وجود آمره بودن قواعد اثبات طرفین دعوی می‌تواند در رابطه بازمان ارائه دلیل توافقاتی داشته باشند؛ بدین نحو که ادله باید طی یک مرحله مقدماتی پیش از دادرسی ارائه گردد و پس از آن امکان ارائه دلیل وجود نداشته باشد، جزء در موردی که دلیل بعد از موعد مذکور به دست آمده باشد. اما باید توجه داشت طرفین نمی‌توانند حداکثر محدوده‌ی زمانی را که قانون‌گذار برای ارائه دلیل پیش‌بینی نموده است را با توافق گسترش دهند.

منابع

- افشار، سیدمحسن (۱۳۹۵). ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، تهران: انتشارات مرکز دانشگاهی
- بهرامی، بهرام (۱۳۹۷). بایسته های ادله اثبات دعاوی حقوقی و کیفری، تهران: انتشارات نگاه بین
- پوراستاد، مجید (۱۳۸۷). «اصل حاکمیت اصحاب دعاوی مدنی»، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۳
- جعفر لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱). شرح آرای شورای عالی ثبت، تهران: انتشارات گنج دانش
- حسینی نژاد، حسینقلی (۱۳۹۲). ادله اثبات دعوی، تهران: انتشارات دانش
- دیبافر، سهیلا؛ شهبازی نیا، مرتضی (۱۳۹۹). قانون حاکم بر ادله اثبات دعوا در حقوق بین الملل خصوصی، نشریه پژوهش های حقوق تطبیقی، شماره ۳
- زراعت، عباس؛ حاجی زاده، حمیدرضا (۱۳۹۰). ادله اثبات دعوا، چاپ ۲، تهران: نشر قانون مدار
- شمس، عبدالله (۱۳۹۶). آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات دراگ
- شمس، عبدالله (۱۴۰۰). ادله اثبات دعوی، تهران: انتشارات دراگ
- صدرزاده افشار، محسن (۱۳۹۵). ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، تهران: نشر دانشگاهی

- کاتوزیان، امیر ناصر (۱۳۹۵). مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار
- کریمی، عباس (۱۳۹۶). ادله اثبات دعوا، تهران: انتشارات میزان
- مدنی، سیدجلال الدین (۱۳۹۵). ادله اثبات دعوی، تهران: انتشارات پایدار
- مقصودپور، رسول؛ آگاه، احسان اله (۱۳۹۸). دلایل اثبات دعاوی مدنی در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی حقوق مصر و فرانسه، فصلنامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین الملل، شماره ۴۴: ۲۷۳-۲۳۹